

## بزرگ‌تر شدن ارتش روسیه، اوکراین را به وحشت می‌اندازد



جورج فریدمن  
استراتژیست

اعلامیه مسکو مبنی بر جذب تعداد بالایی از نظامیان به ارتش روسیه با اضافه شدن ۱۸۰ هزار نیروی جدید به‌نظر شاخ و شانه کشیدن جدیدی است که جهش بزرگی در قابلیت‌های مبارزه روسیه علیه ارتش اوکراین و دست‌کم بازپس‌گیری دستاوردهای کی‌یف در چند ماه گذشته است. روی کاغذ، ارتشی متشکل از یک میلیون و پانصد هزار نفر از سربازان می‌تواند اوکراین را به عقب‌نشینی عظیمی وادار کند. با این حال، شرایط آنقدرها هم ساده نیست.

سربازان جدید باید آموزش ببینند که براساس برخی از گزارش‌ها، روندی است که برای سربازان روسی جدید معمولاً تا ۱۲ ماه طول می‌کشد. این مدت خیلی طولانی نیست اما برنامه آن که در دسامبر آغاز می‌شود به این معنی است که اکثر این سربازان تا پایان ۲۰۲۵ برای مبارزه آماده نخواهند بود.

با فرض اینکه چنین تلاشی از قابلیت‌های آموزشی ارتش روسیه فراتر نمی‌رود، سربازان جدید باید تجهیز شوند؛ از تجهیزات ارتباطی گرفته تا مواد منفجره، که اغلب با کمبود آنها مواجه‌اند. علاوه بر آن، این نیروهای جدید از میان نیروهای کارگری غیرنظامی استخدام شده‌اند، که بدون شک ضربه بیشتری به اقتصاد و روحیه شهروندان خواهد بود. این حقیقت که روس‌ها برای دو سال و نیم است که به‌شدت در حال مبارزه‌اند و همچنان به استخدام گسترده نیروهای جدید نیاز دارند نارضایتی رادر تمام بخش‌های جامعه ایجاد می‌کند.

احضار مشمولان می‌تواند بحرانی از اعتمادبه‌نفس را حتی زمانی که افزایش واقعی نیروها شاید یک سال دیگر باشد، ایجاد کند. آشکار است که روس‌ها آسیب احتمالی به غیرنظامیان و روحیه نظامی رادرک می‌کنند.

آنها همچنین می‌دانند هیچ بازدهی به‌زودی خود را نشان نمی‌دهد. بنابراین این سوال به‌وجود می‌آید که چرا روس‌ها خواستند اقدامی را اعلام کنند که می‌تواند در داخل کشور تنش ایجاد کند. تمایل مسکو برای متحمل شدن مشکلات احتمالی داخلی احتمالاً براساس این امید است که بزرگ شدن ارتش، دشمنان خارجی روسیه را به‌وحشت می‌اندازد.

ایالات متحده به‌دنبال توافقنامه صلحی بود که باعث می‌شد اوکراین مجبور شود برخی از مناطق خود را در اختیار روسیه قرار دهد. ناتو هم احتمالاً با این توافقنامه همراهی می‌کرد.

اما اوکراینی‌ها به‌شدت نگرانند که روسیه از چنین معامله‌ای راضی باشد. با وجود تلفات روسیه و تغییر تدریجی جنگ، اوکراینی‌ها شانس منطقی رادر ادامه بلوکه کردن پیشرفت‌های روسیه می‌بینند.

حفظ شرایط فعلی تا زمانی که آمریکا همین روند خود را طی کند، گزینه جذابی برای اوکراین است که احتمال آن هم وجود دارد. با این وجود، روس‌ها نیاز دارند استراتژی خود را تغییر دهند که آن ایجاد برنامه‌ای درازمدت برای از پا درآوردن دشمنان است.

روسیه نیاز دارد کاری انجام دهد که توافقی را با شرایط خود تحمیل کند که واکنش شدید آمریکا را در پی نداشته باشد. افزایش عظیم تعداد نیروهای روسی می‌تواند یکی از این گزینه‌ها باشد؛ شاید که بتواند دشمنان روسیه را متقاعد کند تا یا به‌کلی یا حداقل در بخشی تسلیم شوند. در غیر این صورت، نیروی بزرگتر جنگی می‌تواند عقب‌نشینی اوکراینی‌ها را در پی داشته باشد. در نهایت، این را نشان می‌دهد که روسیه آمادگی دارد تا با اعزام تعداد بالایی از سربازانش طرف مقابل را مجبور کند شرایط اش را بپذیرد. اعلام عمومی افزایش نیروهای نظامی می‌تواند نارضایتی را در روسیه ایجاد کند و تأثیر آن ممکن است تا یک سال دیگر در میدان جنگ احساس نشود. اما احتمال اینکه اوکراین مجبور شود امتیاز دهد احتمالاً ارزش نگرانی‌های موقت روسیه را داشته باشد. این همچنین نشان‌دهنده یک جنگ طولانی‌تر است که هزینه آن برای روسیه ارزش خواهد داشت اگر بتواند نارضایتی بیشتری را در اوکراین ایجاد کند. جنگ تاحدی روانی است و اعلامیه عمومی روسیه به‌تنهایی ممکن است فشار بیشتری را بر اوکراین برای حل و فصل جنگ وارد کند تا اینکه سربازان جدید را مخفیانه استخدام کند و به‌تدریج در میدان جنگ ظهور پیدا کنند.



### لوتار گوریس و توبیاس رپ

تحلیلگران مجله اسپیکل

# DEER SPIRITUAL

**ترجمه: یاسمن طاهریان /** فردی آشنا که نام او برای این گزارش اهمیتی ندارد، زمانی درباره یک بازی رومیزی صحبت کرده بود. او یک آلمانی است که برای یک شرکت اسرائیلی کار می‌کند. یک روز همکاری او با شرکت در یک بازی دعوت کردند. بازی پیشنهادی آنها «هیتلر مخفی» نام داشت، که بازیکنان باید آدولف هیتلر را شناسایی می‌کردند و پیش از آنکه صدراعظم آلمان شود او را می‌کشتمند. همکاری او با او اطمینان دادند که این بازی بیشتر از آنچه به‌نظر می‌رسد، بازمه است. اما این فرد آشنا قبول نمی‌کند. او به‌عنوان یک آلمانی بیاید و «هیتلر مخفی» بازی کند؟ ایده بدی به‌نظر می‌رسید. کمتر کسی در آلمان درباره بازی «هیتلر مخفی» شنیده است که البته موضوع عجیبی هم نیست. به‌نظر بازی آزاردهنده‌ای باشد که عواقب بدی دارد. در حقیقت این بازی درباره این است که عدم اعتماد چگونه گسترش پیدا می‌کند. بازی بر هنر دروغ گفتن، سادگی خوبی و حيله‌گری شیطان متمرکز است. درباره اینکه جهان چگونه در هر ج و مرج فرو می‌رود و در نهایت شناسن در تعیین مسیر تاریخ چه نقشی دارد.

بازی در سال ۱۹۳۲ شکل می‌گیرد در رایشس‌تاگ، ساختمان پارلمان آلمان در برلین. بازیکنان به ۲ گروه تقسیم‌بندی می‌شوند: فاشیست‌ها در برابر دموکرات‌ها. دموکرات‌ها در اکثریت قرار دارند که ممکن است آشنا به‌نظر برسد. اما فاشیست‌ها مزیت تعیین‌کننده‌ای دارند. آنها می‌دانند بقیه فاشیست‌ها چه کسانی هستند؛ نکته‌ای که بازتابی از واقعیت تاریخی است. دموکرات‌ها با این حال از این موضوع آگاهی ندارند، هر کدام از دیگر بازیکنان می‌توانند دوست یا دشمن باشند. در شرایطی که فاشیست‌ها بتوانند ۶ قانون را در رایشس‌تاگ تصویب کنند یا اگر هیتلر صدراعظم شود، برنده بازی خواهند بود. برای اینکه دموکرات‌ها برنده شوند، باید ۵ قانون را تصویب کنند یا هیتلر را افشا کنند یا او را بکشند. بازی اینگونه آغاز می‌شود که همه دموکرات‌اند. برای برنده شدن، تمام دموکرات‌ها باید به‌یکدیگر اعتماد کنند اما کار ساده‌ای نیست. از آنجایی که دموکرات‌ها گاهی باید در نبود یک گزینه بهتر به یک قانون فاشیستی رای دهند و در نتیجه خود شبیه فاشیست‌ها رفتار کنند؛ این همان چیزی است که فاشیست‌ها می‌خواهند. یکی از مفهومی‌های این بازی این است که هیچ استراتژی برای تضمین یک پیروزی دموکراتیک و شکست فاشیسم وجود ندارد. یک اشتباه غلط که ممکن است در لحظه احساس درستی داشته باشد می‌تواند به صدراعظم شدن هیتلر منجر شود. نتیجه بازی تماماً به‌شانس است. همانگونه که هیچ‌راهی برای جلوگیری از اتفاقات سال ۱۹۳۳ وجود نداشت.

### مفهوم دیگر این است: فاشیست بودن لذت‌بخش است

«هیتلر مخفی» سال ۲۰۱۶ وارد بازار شد؛ کمی پس از آنکه دونالد ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا پیروز شد. چندین مرد از کمپ ترقی‌خواه نویسندگان این بازی هستند. آنها توانستند یک میلیون و ۵۰۰ هزار دلار را از پلتفرم کیک‌استارتر برای این پروژه جمع‌آوری کنند. هدف آنها معرفی میزانی شک‌گرایی در روند سیاسی است تا ظاهر روح زمانه را القا کنند؛ بحران بیورو، الحاق کریمه به روسیه، برگزیت، بحران پناهنجویان. بحث عمومی در آن زمان بر بحران دموکراسی، تهدید از سوی راست‌گرایان و تمایلات به اقتدارگرایی متمرکز بود. اما فاشیسم؟ آدولف هیتلر؟

اتهامات فاشیسم بخشی از زرادخانه چپ افراطی از زمان جنگ جهانی دوم بوده است. گروه تروریستی «فراکسیون ارتش سرخ» آلمان غربی، «مبارزه مسلحانه» خود را با این استدلال توجیه کرد که جمهوری آلمان پس از جنگ چیزی بیش از یک دولت پلیسی فاشیستی نبود. متهم کردن کسی به نازی بودن، هم توهمین بود هم روشی برای شیطان‌سازی از قبای سیاسی؛ زخم‌زبانی بدگمان که تاریخ آلمان را بی‌اهمیت جلوه داد. آیا فاشیسم با سلاحی ۶ میلیون یهودی از سوی آلمان تعریف می‌شود؟ که علاوه بر عده‌ای از افراد عصبانی، آیا آنها واقعا می‌توانند فاشیست باشند؟

بازگشت به فاشیسم یکی از بزرگ‌ترین ترس‌های جوامع دموکراتیک امروزی است. با این حال چنانچه مدت‌ها بود نام‌محتمل و غیرقابل تصور به‌نظر می‌رسید اما حالا به یک تهدید جدی تبدیل شده است. جاه‌طلبی‌های امپراطوری‌گری ولادیمیر پوتین در روسیه، ملی‌گرایی هندو نازندرا مودی در هند. پیروزی جورجیا ملونی در انتخابات ایتالیا. استراتژی عادی‌سازی تندروری‌های راست‌گرایان مارین لوپن در فرانسه. پیروزی خاویر میلی در آرژانتین. تسلط اقتدارگرایانه ویکتور اوربان در مجارستان. بازگشت حزب راست افراطی FPO در اتریش و خیرت وایلدرز در هلند. حزب «آلترناتیو برای آلمان» یا AfD در آلمان. رژیم خودکامه نجیب‌بقله در السالوادور. سپس احتمال دور دوم دولت ترامپ را باید در نظر گرفت با این وحشت که در دور دوم حتی می‌تواند از دور اول هم فراتر رود. حمله به اقامتگاه مهاجران در بریتانیا. تظاهرات نئونازی‌ها در باوتسن. پاندمی. جنگ اوکراین. تورم. این باور که پس از جنگ سرد، دموکراسی تنها شکل ماندگار شدن دولت است و برتری آن در صحنه سیاسی جهانی که پایه‌گذاری شده، رو به فروپاشی است. احساسی که جهان روی مسیر درست قرار دارد که تقریباً ۸۰ سال از صلح پس از جنگ در اروپای غربی به‌ثم تبدیل شده است.

حالا با اینکه سوال‌ها درباره احتمال بازگشت فاشیسم به‌موضوع جدی بحث‌ها در محافل قدرت‌های سیاسی، در رسانه، در میان جوامع، در دانشگاه‌ها، در اندیشکده‌ها و در میان دانشمندان سیاسی و فیلسوفان تبدیل شده. آیا تاریخ دوباره تکرار می‌شود؟ آیا تشابهات تاریخی کمک می‌کند؟ چه خطایی رخ داده است؟ آیا ممکن است همان دموکراسی، هیولایی را به‌وجود آورد که به‌شدت از آن می‌ترسید؟

در می ۲۰۱۶، دونالد ترامپ آخرین جمهوری‌خواهی بود که

از رقابت‌های مقدماتی باقی‌ماند و زمانی که رابرت کاگان، مورخ، مقاله‌ای را در واشنگتن‌پست با تیترا «اینگونه است که فاشیسم وارد آمریکا می‌شود» منتشر کرد جهان همچنان کمی سردرگم و نسبتاً نگران بود.

این یکی از اولین مقاله‌ها در آمریکا بود که نگرانی‌ها از فاشیست بودن ترامپ را بیان می‌کند. این مقاله توجه بسیاری را در سراسر جهان به‌دست آورد. بعد از آن اسپیکل هم مقاله‌ای را منتشر کرد. لحظه‌ای که توجه‌ها را جلب کرد این بود که اگر کاگان درست بگوید چی؟ در واقع درست این است که بگوییم کاگان با مقاله‌اش بحث درباره فاشیسم را دوباره راه انداخت. جالب است که این همان رابرت کاگان بود که سال‌ها عضو مؤثر حزب جمهوری‌خواه بود و در دولت جورج دبلیو بوش، رهبری کارکشته‌برای نئوکان‌ها.

از این مقاله مدتی گذشته است؛ شخصیت‌پردازی از ترامپ به‌عنوان «مرد قوی» و توصیف او در استفاده زیرکانه از ترس، تنفر و خشم. کاگان می‌نویسد: «فاشیسم اینگونه وارد آمریکا می‌شود، نه با پوتین و سلام نظامی. بلکه با یک دغلاکار تلویزیونی، میلیاردر حق‌فراز، یک خودشیفته‌ای که به‌رنجش هاوانامنی‌های عمومی نفوذ می‌کند و با تمام اعضای یک حزب سیاسی ملی، از سر جاه‌طلبی یا وفاداری کورکورانه به حزب یا به‌سادگی از سر ترس، پشت سر او صف می‌کشند.» کاگان که اجدادش اهل لیتوانی‌اند، در سال ۱۹۵۸ در آتن به‌دنیا آمد. او کارشناس سیاست خارجی است. کاگان از جنگ‌های جورج دبلیو بوش در عراق و افغانستان حمایت کرد و حتی اگر دلایل ورود به جنگ در عراق در نهایت جعلی از آب درآمدند و هر دو درگیری با خروج حقاقت‌تبار همراه بودند، او همچنان از ایده مداخله‌گری آمریکایی و نقش رهبری جهانی کشور دفاع می‌کند.

این روزها، کاگان برای مؤسسه بروکینگز، اندیشکده لیبرال کار می‌کند. او می‌گوید، در دوران ما این احتمال وجود دارد باور کنیم که لیبرال دموکراسی و تعهد آن به حقوق بشر غیرقابل اجتناب یا تقریباً اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند. اما او ادامه می‌گوید این لزوماً درست نیست. ظهور لیبرال دموکراسی نتیجه‌خدادهای تاریخی مانند رکود بزرگ است و به‌گفته کاگان جنگ جهانی دوم به نام آزادی شروع شد تا یک جهان کاملاً جدید و بهتر را ایجاد کند.

منظور کاگان این است که چون لیبرال دموکراسی هیچ‌وقت اجتناب‌ناپذیر نبود، همواره باید از آن محافظت شود. نمی‌توان بر این عقیده پیش‌رفت که به پایان تاریخ رسیده ایم. هیچ قانون طبیعی وجود ندارد که از دموکراسی در برابر افرادی مانند ترامپ یا از فاشیسم یا از ملی‌گرایان مسیحی که به‌ترامپ معتقدند، دفاع کند.

آزادی چالش‌برانگیز است. به مردم فضا می‌دهد اما همچنین آن‌ها را عمدتاً به حال خود رها می‌کند تا برای خود تصمیم بگیرند. تأمین امنیت را برآورده نمی‌کند. جوامع را تجزیه می‌کند، سلسله‌مهرات را نابود می‌کند. آزادی دشمنان بسیاری دارد.

نهمین کتاب کاگان با نام «طغیان: ضدلیبرالیسم چگونه آمریکا را دوباره تکفنگه می‌کند» توصیف می‌کند که ملی‌گرایی مسیحی در آمریکا چالشی برای لیبرال دموکراسی است. هدف آن: کشوری که

ریشه در مسیحیت دارد که در آن انجیل مهم‌تر از اصولی است که در اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا و قانون اساسی آمده است. برای ملی‌گرایان مسیحی، ترامپ یک ابزار و به‌بیان دقیق‌تر بهترین رهبر برای این انقلاب است چون او برای ارزش‌های لیبرالیسم و قانون اساسی اهمیت زیادی قائل نیست. زمانی او در گردهمایی مسیحیان انجیلی در فلوریدا اعلام کرد که اگر به او رای دهند «لازم نیست دیگر رای دهند» دقیقاً همان چیزی است که کاگان هشدار می‌دهد.

این بار حتی می‌تواند بدتر هم بشود. اگر ترامپ در انتخابات برنده شود، کاگان معتقد است که نظام قدیم نابود خواهد شد. مورخان معتقدند که اختلال غیرقابل‌تصور سیاسی رخ خواهد داد. درعین حال روز اول همه‌چیز سقوط خواهد کرد. کاگان معتقد است که از وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا استفاده خواهد کرد تا از دشمنان خود انتقام بگیرد و سیاست مهاجرت را میلیتاریزه (بر خورد نظامی) کند تا صدها هزار مهاجر غیرقانونی بازداشت شوند. سیستم توازن قوا به‌تدریج فرسوده می‌شود. در وهله اول مهاجران حقوق خود را از دست می‌دهند و پس از آن کنشگران اپوزیسیون بازداشت و تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. کاگان می‌گوید، این برای من کافی است حتی اگر نظام همان نظام قبلی باشد.»

کاگان می‌گوید ما همیشه فکر می‌کردیم هیچ‌وقت به دوران تاریک بر نمی‌گردیم: «فکر نمی‌کنم تاریخ در یک مسیر حرکت کند بلکه بی‌هدف برای خود می‌چرخد. دیدگاه یونانی‌ها به تاریخ دوره‌ای است که پیشرفتی در آن وجود ندارد. چینی‌ها این دیدگاه را دارند که هیچ چیز تغییر نمی‌کند. چینی‌ها از دیرباز به پیشرفت اعتقادی نداشتند. آنها به یک نظام جهانی معتقدند.»

مخالفان کاگان او را نئونکانی می‌بینند که حالا می‌خواهد عضوی از ائتلاف ضدفاشیسم باشد تا حواس‌ها را از نقش خود برای هموار کردن ترامپیسم پرت کند. آنها کاگان را «خطرناک‌ترین روشنفکر آمریکا» خطاب می‌کنند. کاگان هم از این برچسب استقبال می‌کند. اگر رابرت کاگان محافظه‌کار است پس جیسون استنلی، استاد فلسفه دانشگاه ییل درست برعکس اوست. او یک چپ‌گرای لیبرال است و با این حال دیدگاه‌های مشابهی با کاگان دارد.

پسر استنلی در آخر هفته جشن تکلیف تولد ۱۳ سالگی‌اش را برگزار کرد. استنلی جعبه‌ای از دفتر چه خاطراتی را که مادر بزرگش، ایلسه، در سال‌های ۱۹۳۰ در برلین نوشته را بیرون آورد. دست‌خط تروتمیز، وظیفه‌شناسی مادر بزرگ‌رانشان می‌داد. استنلی همچنین بلیط قطار America Line را با تاریخ آگوست ۱۹۳۹ نشان داد که مسیر آن از هامبورگ به ساوت‌همپتون در نیویورک بود. ورق زدن خاطرات او احساس عجیبی دارد.

زندگی نامه جیسون استنلی و ماجرای خانواده‌اش، تاریخ قرن بیستم را از نزدیک دنبال می‌کند. روایت پرتشاخ و برگی است که یک نتیجه دارد: او شدیداً ضدفاشیسم است.

ایلسه استنلی در این روایت نقش اصلی را دارد. او در شهر سلیزی در گلاپویتس در سال ۱۹۰۶ به‌دنیا آمده، پدرش خواننده

# دموکراسی دشمن

## بازگشت فاشیسم نه لزوماً با پوتین



نگاه  
تحلیلگران